

ایران و نظام بین الملل

گفتگو با: دکتر محمود سریع القلم

هم اکنون کلیت نظام بین الملل در یک دوره انتقال به وضعیت جدید است. به نظر می آید که بعضی مجموعه‌ها و کشورها مانند آلمان، ژاپن، چین، هند، اندونزی و آفریقای جنوبی، برداشت روشنی از موقعیت و جایگاه خود در نظام بین المللی جدید دارند و بدان نیز عمل کرده و استراتژی تعیین کرده‌اند، بعضی نیز مانند آمریکا، روسیه، مکزیک، مصر، ایران و فرانسه هنوز از اجماع نظر روشن نخبگان برخوردار نبوده و در دوره فکر و اندیشه و جدل و شک و تردید و ابهام بسر می‌برند. بطور طبیعی عقل حکم می‌کند که در دنیای بسیار پیچیده ارتباطات و رقابت و اولویت انسجام داخلی، کشورها تکلیف نظری و عملی خود را تعیین کنند. دنیای جدید از ابهامات بسیاری برخوردار است:

نوع تنظیم سیاست میان ورود در اقتصاد جهانی و در مقابل آن دفاع از حاکمیت اقتصاد داخلی؛ نوع تنظیم سیاست میان آزاد سازی فضای داخلی و کنترل و قاعده‌مند کردن جامعه مدنی؛ نوع تنظیم سیاست میان منطقه‌ای کردن سیاستهای یک کشور و بین المللی کردن آنها؛ نوع تنظیم سیاست میان پذیرش روندها و جریانهای سیاسی و فرهنگی بین المللی و دفاع از ارزشها و جریانهای محلی و داخلی؛ نوع تنظیم سیاست میان اولویتهای اقتصادی و اولویتهای امنیتی و نوع تنظیم سیاست میان اولویتهای مشروعیت و حاکمیت حکومتی و بسط جامعه مدنی. تحقیقاً عرض می‌کنم که به واسطه بین المللی شدن وضعیت داخلی کشورها، در هیچ دوره‌ای از تاریخ به اندازه و مقیاس امروز، مملکت داری پیچیده‌تر و پر درسترتر نبوده است. سیاست بین الملل بعد از فروپاشی شوروی در واقع ایدئولوژی زدایی شده است و اولویتهای

فرهنگ توسعه: جناب آقای دکتر سریع القلم ضمن تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار فرهنگ توسعه قرار دادید به عنوان سؤال اول و با توجه به تخصص جنابعالی در زمینه روابط بین الملل، به نظر شما بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، اصولاً نظام بین الملل از چه ماهیت و ویژگیهایی برخوردار شده است؟

دکتر سریع القلم: بسم الله الرحمن الرحیم؛ شاید بتوان گفت که فروپاشی شوروی، بزرگترین واقعه سیاسی قرن در سطح بین المللی بود. نفوذ و حضور شوروی تقریباً در هر موضوع و هر منطقه‌ای در سطح بین الملل وجود داشت. سقوط این امپراطوری با توجه به مقیاس وسیع جهانی آن، بطور طبیعی عواقب و آثار جدی در تمامی عرصه‌ها برجای گذاشته است. آمریکا به عنوان رقیب جهانی شوروی برای چهار دهه، عظیمترین نیروهای مادی و انسانی را چه در داخل و چه در خارج، برای سد نفوذ شوروی به کار گرفته بود که هم اکنون پس از فروپاشی شوروی و کمونیسم به طرق دیگر باید مورد استفاده قرار گیرد و یا به عبارت سیاسی جایجایی معقول صورت پذیرد. فقط آمریکا نیست که با این شرایط جدید روبروست. احتیاطاً می‌توان ادعا کرد که هیچ موضوعی و هیچ منطقه و کشوری از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سقوط ایدئولوژی کمونیستی، بدون تأثیر ثنوریک و عملی نبوده است. کل نظام بین الملل از وقوع این حادثه عظیم نظری و سیاسی به درجات و غلظتهای گوناگون تأثیر پذیرفته و مجبور شده که در استراتژی حرکت و مدیریت و مملکت داری و پیشبرد منافع تجدید نظر کند.



اقتصادی جایگزین اولویت‌های ایدئولوژیک و سیاسی و رقابت میان کمونیسم و غیر کمونیسم شده است. عموماً در دنیا، توان داخلی یک کشور مطرح است. قدرت تولید و قدرت کسب سهم بازار پایدار و مطمئن در نظام بین‌الملل، درجه قدرت کشورها را نشان می‌دهد و سطح آنها را در میان ملل معرفی می‌کند. انسجام داخلی کشورها در تولید، در سیاستها، در تعهدات و در رفتار بین‌المللی، معیارهای سنجش قرار گرفته‌اند. ما در حسن و قبح این معیارها سخنی نمی‌گوییم چون تحلیل سیاست بین‌المللی، بحث اخلاقی نیست؛ در شرایط فعلی دنیا، پیگیری اخلاقی و اخلاقیات صرفاً در داخل کشورها، عملی است. روندهای فوق در دوره حاکمیت شوروی نیز برقرار بود؛ اما سقوط شوروی و شکست عملی پاسخهای چپ به معنای کمونیستی آن به سئوالات و معضلات و معماهای جاری مملکت داری، زمینه اثبات پذیری بیشتری برای نظریه‌ها و قالبها و پارادایمهای مغرب زمین فراهم آورد. از آنجا که دو پارادایم در سطح جهان یعنی غرب و شرق کمونیست برای مدتها مطرح بود؛ شکست یکی، زمینه‌های برتری دیگری را هر چند که روانی و صوری باشد، ایجاد کرد و بدین صورت گردونه فعلی بین‌المللی بیش از گذشته در اختیار غرب قرار گرفته است.

البته ما در استفاده از لفظ اقتصادپتر شدن نظام بین‌الملل، باید قدری احتیاط کنیم زیرا که تمامی کشورها، استعداد ورود به میدان رقابت اقتصادی را ندارند و در داخل آنها، انبوهی از مشکلات مختلف وجود دارد، همچنان که می‌بینیم بعد از فروپاشی شوروی، ناسیونالیسم در دنیا تشدید یافته است. در نزدیک به پنجاه نقطه دنیا، آشوب و جنگ و درگیری وجود دارد. فروش تسلیحات و نه، مسابقه تسلیحاتی، صور پیچیده‌تری به خود گرفته است و به طور کلی، کشورها در تحقق بخشیدن به منافع ملی خود، روشهای سر سخت‌تری را دنبال می‌کنند. بنابراین، دنیای جدید، دنیای آرامتری نیست و مشکلات آن کمتر نشده است.

در نظم قدیم و در دوران جنگ سرد، بافت و ماهیت ائتلاف در سیاست بین‌المللی، حول و حوش مبانی سیاسی - ایدئولوژیک بود. اما هم‌اکنون ائتلاف حول محور تجارت، سهم بازار و عموماً روابط اقتصادی است؛ که تبلور آن را در بحث وحدت اروپا، در نفتا (اتحادیه تجارت آزاد آمریکای شمالی)، در آسه‌آن، در سی‌آی‌اس و در شورای همکاری خلیج فارس مشاهده می‌کنیم. به عبارت دیگر، منطقه‌گرایی اقتصادی، مبنای ائتلاف در سیاست بین‌الملل شده است. در مجموع، فروپاشی شوروی باعث شده است که کشورها، فرصتی جدید برای پرداختن به خود پیدا کنند و از نظام بین‌المللی انعطاف ناپذیر قدیم تا اندازه قابل توجهی رها شوند. اما وضع جدید، مشکلات و معضلات و پیچیدگیهای جدیدی را برای اداره مطلوب و پایدار کشورها و مدیریت توسعه در آنها پدید آورده است؛ که به نظر بنده عمدتاً از طریق پرداختن به داخل و بسط انسجام درونی و بهره‌برداری بهینه از نیروهای داخلی تا اندازه زیادی قابل حل است.

فرهنگ توسعه: همچنانکه اشاره کردید ایالات متحده پس از فروپاشی شوروی، جایگاه دیگری در عرصه بین‌الملل پیدا کرده است. درباره جایگاه جدید آمریکا اگر توضیح بیشتری بدهید، ممنون خواهیم شد. سؤال دیگری هم که در راستای همین سؤال مطرح می‌شود این است که آیا نظم نوین آمریکایی امکان تحقق دارد؟ و آیا نظام بین‌الملل به سمت تک قطبی شدن حرکت می‌کند؟

دکتر سریع‌القلم: طرح و اندیشه نظم نوین جهانی توسط آمریکا جدید نیست. این طرح نوین در قرن حاضر، بار سوم است که توسط دولت آمریکا مطرح می‌شود. بعد از دو جنگ جهانی، آمریکائیه‌ها، نظم نوین جهانی به رهبری آن کشور را عنوان کردند. به واسطه تخریب وسیع جوامع غربی و از میان رفتن توان بسیاری از کشورهای قدرتمند، آمریکا توانست بعد از دو جنگ جهانی، قدرت بلامنازع جهانی شود. دو جنگ جهانی، خارج از خاک آمریکا صورت پذیرفت و حتی از دو جنگ جهانی، زمینه‌های رشد اقتصادی این کشور را فراهم کرد. بعد از دو جنگ، آمریکا رقیب نداشت. تخریب قدرتهای وقت در حدی بود که

● آنهایی که در جهان سوّم، مسئولیت قدرت را فردی کرده‌اند و یا در مجموعه‌ای ناکارآمد خلاصه نموده‌اند مانند بسیاری از کشورهای آفریقایی، برای اینکه بتوانند در مسیر منافع ملی و عقلانیت حرکت کنند، حاضر نبوده‌اند که علم را بپذیرند و به تقسیم و چرخش قدرت مبادرت ورزند.

آمریکا مجبور شد حتی هزینه‌های روزمره آنها را برای مدتی تأمین نماید. خلاء قدرت باعث شد که آمریکا مسئولیت قدرت جهانی را بپذیرد.

اما طرح نظم نوین آمریکایی در اوایل دهه ۱۹۹۰ و پایان قرن بیستم با شرایط دو وضعیت قبلی کاملاً متفاوت است. اوضاع جهانی به شدت تغییر کرده است. به چهار دلیل آمریکا نمی‌تواند رهبری همه جانبه نظام بین‌المللی را به عهده گیرد. اول، تنوع قدرت اقتصادی می‌باشد. ژاپن و آلمان متحد، دو رقیب جدی برای آمریکا می‌باشند. ژاپن‌ها هم اکنون به آمریکا‌ئیها در مناسبات اقتصادی، می‌توانند پاسخ منفی دهند و توان چانه زنی در تنظیم قوانین و قواعد و رژیمهای تجاری، مالی و گمرکی پیدا کرده‌اند. در همین راستا، چین یک رقیب بالقوه اقتصادی و سیاسی برای آمریکا در منطقه پاسیفیک در قرن بیست و یکم می‌باشد. دلیل دوم، تنوع بالقوه قدرت سیاسی می‌باشد. حرکت اروپایی، درخواست ژاپن و آلمان برای عضویت در شورای امنیت سازمان ملل متحد، قدرت بالقوه سیاسی چین در قرن آینده، نهضت اسلامی در خاورمیانه و رشد ناسیونالیسم در مجموع، حکایت از ظهور نیروهای متنوع سیاسی در جهان می‌کند که در دوره‌های قبل وجود نداشته است. هر چند روسیه، ابر قدرت نیست، ولی توان بحران آفرینی چه در اروپا و چه در نقاط دور را داراست. دلیل سوم، تعمیم یافتن اندیشه‌ها و تفکرات نئولیبرالیستی است. آمریکا، پرچمدار تفکراتی است که هم اکنون در اقصی نقاط نظام بین‌الملل تقریباً نهادینه شده است و دلیلی بر فعالیت‌های گسترده آمریکا وجود ندارد؛ آمریکا‌ئیها صرفاً می‌خواهند رهبری و ابتکار در حفظ و بسط این تفکرات را داشته باشند. دلیل چهارم، وضعیت داخلی آمریکا می‌باشد. آمریکا نسبت به ایجاد توازن میان تعهدات بین‌المللی خود از یک طرف و تواناییهای خود از طرف دیگر، در دوره جدید و مبهمی بسر می‌برد. وضعیت اجتماعی - اقتصادی، امنیت شغلی، بحران خانواده و آموزش از جمله مشکلات جدی تمدن آمریکا می‌باشند که از توان ملی آن برای ایفای نقش بین‌المللی می‌کاهد.

بنابراین، وضعیت جدید باعث می‌شود که آمریکا در قدرت و مدیریت با دیگران سهیم باشد. آمریکا در قرن آینده در قدرت تسلیحاتی و هسته‌ای، قدرت فرهنگی و قدرت تبلیغاتی و ارتباطاتی حرف اول را خواهد زد. قدرتهای دیگر، توان نمایش فرهنگی و ارتباطاتی را ندارند.

اینکه در تمامی مناطق دنیا و نسبت به همه موضوعات، آمریکا رهبر بلامنازع خواهد داشت به عقیده بنده، تحلیل صحیحی نیست. با ادله‌ای که عرضه شد، بحث نظم نوین جهانی، شدیداً موضوعی و منطقه‌ای است. در تکنولوژی تسلیحات، علم و تکنولوژی، تحقیقات و پروژه‌ها فضایی، آمریکا رقیب جدی نخواهد داشت. نظم نوین آمریکا در اروپا در منطقه پاسیفیک مشکلات جدی به همراه خواهد داشت. آفرین اهمیت اقتصادی و امنیتی خود را بعد از فروپاشی شوروی از دست داده است. نتیجه اینکه، در دو منطقه خاورمیانه و آمریکای لاتین، نظم نوین آمریکایی می‌تواند فعلیت یافته و حتی بیش از گذشته حضور داشته باشد. به واسطه موجودیت اسرائیل، اهمیت نفت و مستعد بودن منطقه خاورمیانه برای فروش اسلحه، این منطقه با توجه به شرایط فعلی، نفوذ آمریکا برخوردار خواهد بود. قرار داد ساف - اسرائیل و گسترش گستره نفوذ اسرائیل در کشورهای عربی و حتی آسیای مرکزی، حکایت از بسط غیر مستقیم نظم آمریکایی می‌کند. طبیعی است که آمریکا قدرت جهانی است، اما این قدرت در بعضی مناطق و بخصوص در موضوعات تجاری، مالی، سرمایه‌گذاری و صنعتی، رقبای جدی دارد. آمریکا مجبور است با رقبای خود، در حفظ و بسط قدرت سهیم باشد. شرایط جدید جهانی، فرصتی مناسب برای کشورهای جهان سوم برتر جهت رشد درون‌زا و افزایش توان ملی فراهم آورده است که در صورت پرداختن به داخل می‌توانند از این شرایط بهره‌برداری کنند. فرهنگ توسعه: با این تحلیل، شما نظریه آقای هانتینگتون را نمی‌پذیرید و به گونه‌ای دیگر، تحولات بین‌المللی را تفسیر می‌کنید. نظرتان در این رابطه چیست؟

دکتر سریع‌القلم: بحث آقای دکتر هانتینگتون این است که اساس تمدن، فرهنگ متصل به آن است و در شرایط فعلی، پویاترین و نفوذترین فرهنگ، فرهنگ غربی است که باید با فرهنگهای دیگر مبارزه کند. البته تردیدی نیست که در دنیای فعلی، بانفوذترین فرهنگ، غرب است که با تسلط به مکانیسمهای پیچیده ارتباطی، توان گسترش نهادینه کردن آن را پیدا کرده است. اما اینکه تنها فرهنگ موجود مقبول و عام، فرهنگ غرب است، تحلیل علمی و صحیحی نیست. تمامی نخبگان کشورها به استثنای نخبگان ایران، به قواعدی عمل می‌کنند و به اصول و رفتاری پایبندند که ریشه در فرهنگ و تمدن غربی دارد. اما مردم آمریکای لاتین، مردم خاورمیانه و آفریقا و حتی مردم

منطقه آسیای دور، عمدتاً بر اساس قواعد و فلسفه و اتصالات بومی و محلی زندگی می‌کنند. دولت‌ها و نخبگان غیر غربی نمی‌توانند به فرهنگ بومی خود بی‌اعتنایی کنند. اگر قرار باشد فرهنگ غربی، همگانی شود و همه ملتها مبتنی بر برداشتهای اجتماعی - اخلاقی غرب زندگی کنند، سرمایه‌ای عظیم می‌طلبد که در اختیار هیچ مجموعه‌ای نیست. دکتر هانتینگتون می‌گوید کشورهای بسیاری، راه الحاق به جمع ارزشها و نهادهای غربی را پیش گرفته‌اند. این نکته قابل بحث است. در دنیای فعلی، ناسیونالیسم، نیرویی عظیم شده است. در روسیه، در مالزی، در ژاپن، در اروپا و در دنیای غرب، ناسیونالیسم، نقشی جدی در هدایت خط مشیها و راهبردها ایفا می‌کند.

آنچه که باعث نفوذ همگانی غرب می‌شود و رفتاری عام ایجاد می‌کند و ملتها را به هم متصل می‌کند و زبان عمومی فراهم آورده است، در فرهنگ اقتصادی، فرهنگ تولید و فرهنگ تجارت است. در فرهنگ اجتماعی، فلسفه حیات، تلقیهای سیاسی، آداب و رسوم دنیا بسیار متنوع و رنگارنگ است. خود غرب نیز یکپارچه نیست. میان فرهنگ و نگرشهای اروپایی و آمریکایی پیرامون طیف مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بعضاً تفاوت‌های فاحشی وجود دارد. دکتر هانتینگتون، اتحاد فرهنگ اسلامی و کنفوسیوسی را مفروض می‌داند که به شدت قابل بحث است. در دوران پس از جنگ جهانی دوم، منطقه خاورمیانه و منطقه خاور دور به لحاظ فرهنگی و نظام باورها از یکدیگر فاصله گرفته‌اند. بنابراین، دکتر هانتینگتون به تنوع و وسیع فکری و رفتاری در مغرب زمین، در جهان سوم، در دنیای اسلام و در خاور دور بی‌توجه



است و بیشتر با انگیزه سیاسی به تحلیل نیروها و جریانهای موجود فکری در جهان می‌پردازد. بحث بنده این است که غرب در رفتار یکپارچه نیست؛ و آمریکا در پیگیری اهداف و منافع خود بخصوص در اروپا و خاور دور می‌بایستی با رقبای خود سهیم شود؛ اما در مناطقی مانند خاورمیانه و آمریکای لاتین، قدرت حاکم خواهد بود. همچنان که تمدن غرب در قرن آینده با شواهد و قرائن موجود دچار بحران و ضعف خواهد بود. در رابطه با تمدن اسلامی، اگر امروز تصمیمی جدی توسط مسلمانان علاقمنده و فکور گرفته شود، بیش از یک قرن با توجه به قواعد انباشته شده صعود و سقوط تمدنها، زمان نیاز خواهد داشت تا به مراحل تکاملی و فراگیر دست یابد.

فرهنگ توسعه: زمانی که از بافت نظام بین الملل سخن به میان می‌آید، شاهد پیچیدگیهای عظیم آن هستیم، شما به موضوع وضعیت کنونی نظام بین الملل اشاره کردید که عناصر موجود در آن سخت بدنبال تعیین جایگاه بهتری بوده و سعی در حفظ و افزایش منافع ملی خود هستند. باتمام این اوضاع و احوال و تصویری که از بافت نظام بین الملل ارائه شد، آیا فکر نمی‌کنید که بسیاری از کشورهای جهان سوم، در تصمیم گیریهای خود غیر منطقی رفتار کرده‌اند و بر اساس منافع ملی خود عمل نکرده‌اند؟

دکتر سریع القلم: البته این کشورها را باید دقیقتر روشن نمایم تا بتوان بحث مصداقی کرد. نکته شما بطور کلی صحیح است که عمده کشورهای جهان سوم بر اساس منافع ملی و عقلانیت رفتار نکرده و نمی‌کنند. فرآیند دستیابی به تصمیم‌گیری و عملکرد عقلایی، امر سهیلی نیست. تکامل کیفی هر جامعه‌ای مبتنی بر مجموعه‌ای از مبانی عقلی است که مستقل از باورها و ارزشها عمل می‌کند. برای آنکه بحث ما ملموس باشد، اجازه بفرمایید مصداقی پیش برویم. به عقیده بنده، تمدن مادی غرب و پیشرفت غرب، متولی و مجری داشته است. چون تمدن، مادی بوده، متولی آن قشر اقتصادی، بخش خصوصی و انتلاقی مؤثر از عناصر صنعتی، مالی و تولیدی بوده است. همین ائتلاف است که تئوری اقتصادی خود را از آدام اسمیت می‌گیرد، تئوری سیاسی خود را از هابز می‌گیرد و تئوری نظم اجتماعی خود را از دکترین‌های روسو و منتسکیو بارور می‌کند. به عبارت دیگر، اندیشه سیاسی - اقتصادی - اجتماعی در غرب در اختیار متولی قرار دارد. ما در تاریخ جوامع مسلمان و جهان سوم مشاهده می‌کنیم که اندیشه‌ها نسبتاً فراوان بوده و هست، ولی متولی وجود نداشته است. اگر در غرب، متولی نبود، شاید آثار اندیشمندان مختلف همانند اندیشمندان مسلمان در کتابخانه‌ها و در محافل علمی صرفاً برای بحث و گفتگو باقی می‌ماند.

می‌خواهم از این نکته به دلایل تاریخی فقدان عقلانیت و منافع ملی در جهان سوم نزدیک شوم. البته توجه داشته باشید که به معنای باطنی کلمه، ما در هیچ کشوری اجرای دقیق منافع ملی نداریم؛ منافع گروههای نخبه داریم. حال در بسیاری از کشورهای صنعتی، نخبگان اقتصادی، منافع عام را نیز در نظر گرفته‌اند و فضای آرامی را برای

● قرن آینده، قرن تقسیم و تفکیک است و دوراندیشانه خواهد بود اگر نخبگان صدیق، خود را برای چالشهای عظیم این قرن، هم با تئوری و هم با ابتکار و فداکاری، آماده کنند.



را به سوی پیشرفت سوق داد؟ آنهایی که در جهان سوم مسئولیت قدر را فردی کرده‌اند و یا در مجموعه‌ای ناکارآمد خلاصه نموده‌اند، مانند بسیاری از کشورهای آفریقایی، برای آنکه بتوانند در مسیر منافع ملی عقلانیت حرکت کنند، حاضر نبوده‌اند که علم را بپذیرند و به تقسیم چرخش قدرت مبادرت ورزند. نهادهی شدن عقلانیت در جامعه غربی توسط نخبگان ایزاری - به مفهوم صاحبان ثروت - انجام شد. حال با مطالعه کرد که در کشورهای جهان سوم، کدام فرآیند و کدام تجزیه می‌تواند جامعه را به طرف عقلانیت و تفکر ایزاری و منافع عامه حرکت دهد. عصاره بحث ما در بافت و تفکرات و پایگاه اجتماعی متولیان نخبگان یک جامعه جهان سومی خلاصه می‌شود.

فرهنگ توسعه: همانطور که اشاره کردید، دنیای امروز دنیا رقابت است و در این میان اگر کشوری قواعد بازی را رعایت نکند، نمی‌تواند منافع ملی خود را کسب کند. موقعیت کشورهای جهان سوم در این رقابت بسیار ضعیف است چون امکانات و شرایط لازم را ندارند. برای اینکه این گروه از کشورها بتوانند در عرصه رقابت به موفقیت برسند چه راه حل در کوتاه مدت به نظر شما مفید خواهد بود؟ اینکه عرض می‌کنم کوتاه مدت به خاطر این است که برخی محققین راه حل‌ها را دراز مدت مطرح می‌کنند که در زمان حال مؤثر نمی‌باشد.

دکتر سریع القلم: راه حل بستگی به وضعیت هر جامعه جهان سوم

دارد. یعنی برخورد کاربردی و تجویزی از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. باید مصداقی بحث کرد و فرآیند و تسلسل خاصی برای هر جامعه در نظر گرفت، اگر واقعیات اقتصادی و سیاسی نظام بین‌الملل را مورد توجه و مبنای قضاوت قرار دهیم، شاید بتوان ادعا کرد که عموم کشورهای جهان سوم در آفریقا، آمریکای لاتین و بعضی در خاور میانه، آسیای مرکزی و آسیای جنوبی، توان رشد و توسعه تحرک لازم در جهت حرکت به سمت کسب منافع ملی را پیدا نکنند اما جهان سوم برتر که حدوداً بیست کشور می‌شود و کشور ما نیز شامل آن است، در صورت برخورداری از خط مشیها و سیاستهای کارآمد، تشکل و مدیریت علمی، می‌توانند واحدهایی پویا و تولید کننده و انسجام داخلی ایجاد کنند. راه‌حلهایی که به صورت مشترک قابل طرح هستند، عبارتند از: اجازه تدریجی به رشد تشکلهای اجتماعی، گردش اندیشه در جامعه، جدی گرفتن آموزش و کاربردی کردن آن، افزایش غلظت فراگیری نخبگان، دقت در کیفیت فکری، شخصیتی، اخلاقی تخصصی و حتی خانوادگی افرادی که مسئولیتهای مهم را بر عهده

عموم فراهم آورده‌اند؛ جهتگیری این نظامها در مسیر رفع نیازها و پیگیری منافع نخبگان است. بالاخره در یک کشور یا در یک جامعه، پیشرفت باید متولی داشته باشد. گروهی، جناحی، صنفی و یا تشکلی از افراد و گروهها (منظور ائتلافی) باید پرچمدار حرکت و تکامل و توسعه و پیشرفت باشد. هنگامی که متولی ظهور پیدا کرد، مجبور است جامعه را به طرف نظم سوق دهد؛ برای آنکه بحران مشروعیت خود را حل کند و اجبار دارد که منافع عامه را نیز در نظر بگیرد. پس نتیجه می‌گیریم که متولی و مجری باید تشکل داشته باشد، عمومی بیاندیشد، ضمن اینکه در پی منافع گروهی خود نیز هست، مانند سرمایه‌داری آمریکا، مجموعه وسیع و پیچیده مالی - صنعتی ژاپن، ائتلاف ارتش و بخش خصوصی کره جنوبی و ائتلاف چینهای مالزی با مالیها در مالزی.

در کشورهای جهان سوم، مسئولیت قدرت یا در دست فرد بوده مانند عراق و یا در اختیار مجموعه‌ای ناکارآمد مانند مکزیک. در عصری که ما زندگی می‌کنیم مگر می‌توان بدون عنصر علم و افراد علمی، جامعه‌ای

● اینکه در تمامی مناطق دنیا و نسبت به همه موضوعات، آمریکا رهبری بلامنازع خواهد داشت به عقیده بنده، تحلیل صحیحی نیست.

می‌گیرند، ثبات در سیاستها و خط مشیها، سیاست زدایی از پروسه‌های تصمیم‌گیری، تقسیم مسئولیت در سطح جامعه، امید دادن به عامه مردم برای کار و فعالیت از طریق سیاستهای تشویقی و ایجاد خلاقیت، تنظیم سیاستهای اقتصادی براساس کسب مزیت نسبی، آرامش داخلی و تنظیم سیاستهای اجتماعی براساس فرهنگ بومی. نکته‌ای که باید در این چارچوب مدنظر قرار گیرد این است که دعوتاً نمی‌توان جامعه‌ای سستی را متحول کرد و رفتار عامه و نخبگان آن را عقلایی نمود. رشد، نسل‌م‌ی طلبد همین که جامعه‌ای متوجه شد، بتدریج در حال بهبود است، به لحاظ روان‌شناسی اجتماعی برای آینده بهتر آن کافی است. البته ایجاد چنین جوی در جهان سوم برتر، بسیار ظرافت، هنر، تدبیر و تحمل می‌خواهد. بنده اعتقاد دارم که نهایتاً ایجاد این جو و شرایط به عهده نخبگان است و ظرفیتها و افق دید آنها تعیین‌کننده می‌باشد. آنچه که در عبارات قبلی، بنده به عنوان پاسخ به سؤال شما مطرح کردم، در واقع تغییرات تدریجی ساختاری می‌باشند که به فرآیند ایجاد عقلانیت کمک می‌کنند. موازین و سیاستهایی که عنوان شد به اعتقاد بنده انسانها را در شبکه‌ها، سیستمهای عقلایی قرار می‌دهد. از آنجا که بنده، اعتقاد شدیدی به محیط دارم و تئوریهای محیطی را در سازندگی انسان و حتی سرنوشت از مهم می‌دانم، این نوع سیاستها و خط مشیها را برای اصلاح محیط زندگی و پویا کردن آن توصیه می‌نمایم.

فرهنگ توسعه: وقتی از کشورهای در حال توسعه صحبت می‌کنیم، بدون شک کشوری مثل ایران هم به عنوان عنصری از این مجموعه مشکلات بسیاری را در عرصه بین‌الملل دارد. سؤال اینجاست که کشور ما چه جایگاهی در نظام بین‌المللی فعلی و جهان سوم و حتی در منطقه خاورمیانه داراست و آینده آن را چگونه می‌بینید؟ و چه شیوه‌های کار بردی را برای برخورد قوی‌تر با مسائل برون مرزی پیشنهاد می‌کنید؟

دکتر سریع القلم: اعتقاد دارم که در دو حوزه نیاز به فعالیت و خلاقیت داریم تا آینده مطمئنتری را در افق مشاهده کنیم: حوزه داخلی و حوزه خارجی. از حوزه خارجی آغاز می‌کنم. ببینید هیچ یک از ایدئالها و آرزوهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بد نیست و هیچ مسلمانی طبعاً نمی‌تواند به لحاظ اعتقادی در قداست آنها شک کند. اما به نظر می‌آید که دین هم حکم نمی‌کند که تمامی ایدئالها در یک مدت زمان معینی و به هر قیمتی باید به تحقق برسند. حداقل این است که در این مورد، اجماع نظر روشنی وجود ندارد. بنده به عنوان کسی که حرفه‌اش شناخت روابط بین‌الملل است می‌گویم که به معنای

اسلامی کلمه، دنیا به مراتب فاسدتر از آن است که ما بتوانیم با اخلاق و نصیحت آن را اصلاح کنیم. دنیا به مراتب مادی‌تر از آن است که ما بتوانیم با بیان تعالیم والای دینی، آن را در جهت خدا محوری سوق دهیم. اینکه در اخلاقیات داریم که بعضیها بواسطه گناه فراوان، قلبشان تاریک شده و کلام حق در رفتار و افکار آنها اثر ندارد، وضع فعلی اخلاقی بسیاری از مناطق دنیا است. ما به فوریت نیاز به یک شناخت دقیقتری از ظرف بزرگی که در آن زندگی می‌کنیم و ما یکی از مظهرهای آن هستیم، داریم. در شرایط فعلی دنیا، سیاست بین‌الملل با اخلاق قابلیت امتزاج ندارد. اگر مسلمانان بر قسمت قابل توجهی از دنیا حکم می‌رانند، طبعاً می‌توانستند، سیاست بین‌المللی را در مسیر اخلاقی سوق دهند. اما با دنیایی که روبروی ماست، نمی‌توانیم براساس نصیحت و اخلاق رفتار کنیم. دنیا، قواعد بازی پیچیده‌ای را دارد: نفوذ، سرمایه، تکنولوژی، نیروی انسانی ماهر، دقت، علم، سازماندهی، تشکل و امثالهم. ما خودمان می‌توانیم تصمیم بگیریم و لحن خود را نسبت به دنیا تغییر دهیم. تغییر لحن را تفسیر کنیم. منظور از تغییر لحن این است که ما به عنوان یک کشور قدرتمند، صاحب تاریخ و هویت، صاحب استعداد و صاحب افراد صدیق در دستگاه اجرایی و نظام دانشگاهی، در یک پروسه‌ای، صحبتها، دیدگاهها، نگرانیها و تحلیل‌های خود را به داخل معطوف کنیم؛ به درون توجه کنیم. کمتر کشوری در دنیا پیدا می‌کند که این قدر به اندازه کشور ما، در منطقه‌ای پر آشوب زندگی کند. دشمنان ایران علاقمندند که منابع ملی ما برای اسلحه و نه برای رشد و توسعه و آموزش و تربیت صرف شود. نیمی از مردم ایران زیر سی سال هستند و چه مغزهای پیچیده و دل‌های پر دغدغه‌ای می‌خواهد که برای آینده آنان زحمت بکشد. ایران شدیداً به آرامش داخلی نیاز دارد تا رشد کند. لحن داخلی می‌تواند دشمنان ما را در یک فرآیند یکساله خلع سلاح کند. اساس قدرت هر کشوری در استحکام شخصیت تبعه آن و استحکام نهادها و ساختارهای آن است. چین برای ما نمونه خوبی است. دنیا به چین نیاز دارد بنابراین نمی‌تواند به آنچه که می‌گوید بی‌اعتنایی کند. به نظر من، چینسینها، پیچیده‌ترین سیاست خارجی غیر غربی را در سه دهه اخیر، هدایت کرده‌اند. اگر چین می‌تواند به آمریکا اعتراض کند و این اعتراض، فعلیت می‌یابد، به این خاطر است که چین در داخل قوی است. اگر مالزی معتقد به سرمایه‌داری، به آمریکا، انگلیس، استرالیا و دیگر کشورهای غربی در سیاستهایشان اعتراض عینی و عملی می‌کند، به این خاطر است که در داخل اطمینان به نفس دارد و قوی است.

● اگر قرار باشد فرهنگ غربی، همگانی شود و همه ملت‌ها مبتنی بر برداشتهای اجتماعی - اخلاقی غرب زندگی کنند، سرمایه‌ای عظیم می‌طلبد که در اختیار هیچ مجموعه‌ای نیست.

● دکتر هانتینگتون به تنوع وسیع فکری و رفتاری در مغرب زمین، در جهان سوم، در دنیای اسلام و در خاور دور بی‌توجه است و بیشتر با انگیزه سیاسی به تحلیل نیروها و جریانهای موجود فکری در جهان می‌پردازد.

بنابراین، اساس، قدرت داخلی و اراده قوی برای کسب قدرت داخلی است. در این راستا، ما به روابط غیر حماسی با همسایگان خود نیازمندیم. هم اکنون آمریکا و اسرائیل در پی این هستند که ایران را مرکز ثقل مشکلات منطقه جلوه دهند و بر این اساس بر سیاست و اقتصاد و جامعه کشورهای منطقه سلطه بیشتری را اعمال کنند. سیاستهای ایران می‌تواند به تدریج، این توهمات و تبلیغات را از ایران دور کند. دیپلماسی می‌تواند جایگزین سخنرانیهای عمومی گردد و به طور ناملموستری، منافع ایران را در منطقه پی گیرد. این نکته را نباید فراموش کنیم که هر سخن نیکویی، هر اندیشه مقدسی و هر سیاست درستی، محتاج پشتوانه‌های داخلی است. تمثیل فرد، بهترین مثال برای این بحث است. انسانهای بزرگ، انسانهای هنرمند و توانا، انسانهای عارف و عاقل و قوی، در درون خود، در مغز و قلب و جسم، توانا هستند. بنابراین، سیاست خارجی کارآمد از نهادهای قوی داخلی سرچشمه می‌گیرد. سیاست خارجی همیشه ادامه سیاست داخلی است. استراتژی ملی ما، به عقیده بنده، باید در مسیر افزایش قدرت داخلی کشور ما طراحی شود.

حوزه دوم، حوزه داخلی است. ما در داخل کشور، دستور کار عظیمی داریم. هر نسخه دلسوزی که با مسائل داخلی ایران، آشنا باشد، کمتر می‌تواند بی‌دغدغه برای جامعه خود، کار و زندگی کند. به نظر بنده به عنوان یک مشاهده‌گر دانشگاهی، دستگاه اجرایی کشور ما، نیازمند و تشنه طرح‌ها و ایده‌ها و دیدگاه‌ها جدید و ابداعی می‌باشد. هیچ عنصری به اندازه اصل اعتماد در تنظیم روابط دولت و ملت اهمیت ندارد. این از زمینه‌هایی است که فکر افزار و مغز دستگاه دولتی باید به آن توجه کند و در تقویت آن بکوشد. مسئله دوم، کیفیت افرادی است که در دستگاه اجرایی کشور ما، تصمیم‌گیری می‌کنند. دقت و وسواس در شخصیت اخلاقی و اجتماعی و تخصصی این افراد نیز باید مورد توجه قرار گیرد. مسئله سوم، تقسیم مسئولیت است تا جامعه رشد کند و به سرنوشت خود حساس باشد. مسئله چهارم، پذیرش علم و تفکر

علمی در مدیریت مملکت است. مسئله پنجم، تقویت اخلاقیات و معنویات در سطح جامعه نه از طریق سخنرانی که تقریباً از کارآیی آن به شدت کاسته شده است؛ بلکه از طریق ورود انسانهای الگو و باوقار و عامل به احکام و اخلاقیات به صحنه آموزش و جامعه. نسل جوان ما دارای بحرانهای ناگفته‌ای است که تصمیم‌گیریهای عظیم و انسانهای پیچیده‌ای را برای حل آنها می‌طلبد. جامعه زنده، جامعه‌ای است که باید وقت مناسبی بعد از فعالیتهای مربوط به معاش، برای هنر و ادب و مطالعه و بحث و معاشرت معقول و خودیابی پیدا کند. می‌دانیم که این گونه نیست. بنابراین، باید برای آن عاقلانه و صبورانه تلاش کنیم. مسئله ششم، فرهنگ معاشرت، فرهنگ تفکر، فرهنگ سخن گفتن، فرهنگ قضاوت، فرهنگ مخالفت، فرهنگ موافقت، فرهنگ گوش دادن و فرهنگ استدلال کردن در جامعه ما، محتاج آسیب شناسی و خانه تکانی است. خود دولت باید در اصلاح این آفات، قدم به میان گذارد و به دیگران با اعتماد به نفس نشان دهد که از حاکمیت و مشروعیتی قوی و پایدار برخوردار است. تعالیم عظیم دینی برای انسان سازی نه به صورت خطابه‌ای بلکه به صورت بحث و گفتگو و تعامل باید در میان جوانان و عموم شهروندان ترویج گردد. مسئله هفتم، برای رشد جامعه مفید خواهد بود اگر فرهنگ عمیق نقد به صورت تدریجی در جامعه ترویج گردد. ما باید بیشتر از دشمنان خود، خود را نقد کنیم. این همان ساختار قوی داخلی است که بنده از آن صحبت کرده‌ام. فعلیت بخشیدن به این تواناییها و تواناییهای مشابه دیگر است که جایگاه ما را در منطقه، در جهان سوم و در نظام بین‌الملل روشن خواهد کرد. جایگاه فعلی ما مطلوب نیست، ولی یقیناً می‌توانیم برای بهبود آن تلاش کنیم. اساس بهبود و تئوریهای اصلاح عمدتاً نزد نخبگان است. قرن آینده، قرن تقسیم و تفکیک است و دور اندیشانه خواهد بود اگر نخبگان صدیق، خود را برای چالشهای عظیم این قرن، هم با تئوری و هم با ابتکار و فداکاری، آماده کنند.

فرهنگ توسعه: با تشکر مجدد از اینکه در این مصاحبه شرکت کردید.